

مبانی حقوق زن

پرسش 1. ریشه‌ها، اصول و مبانی نظری تفاوت دیدگاه اسلام با سایر مکاتب درباره حقوق زن

چيست؟

برای شناخت و ارزیابی منصفانه و علمی دیدگاه اسلام نسبت به زنان، استنباط ضابطه‌مند از منابع اصیل اسلامی (قرآن و سنت)، به دور از التقاط، بلکه همراه با جامع‌نگری و نگاه سیستماتیک بایسته است.

با تبیین اصول بنیادین نگرش اسلامی نسبت به زنان، ریشه و مبانی نظری تفاوت دیدگاه اسلام با سایر مکاتب درباره حقوق زنان روشن می‌شود.

برخی از این اصول، ریشه در اصول عقاید و بعضی دیگر ریشه در شریعت و برخی دیگر نیز ریشه در اخلاق دارد؛

یک. اصول اعتقادی

1. خداباوری

تمام عالم هستی از خدای متعال و به سوی او است و او مالک جهان هستی است. او حق ربوبیت تشریحی و قانون‌گذاری برای بشر دارد. *إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ*.

از نظر عقل سلیم نیز خالق متعال، بهترین قانون‌گذار است؛ زیرا دانای مطلق است که به هیچ کس و هیچ چیز نیاز ندارد و حکیمی است که از هر عیب، نقص و اشتباه مبرا است؛ از این رو قانونش کامل‌ترین و جامع‌ترین برنامه‌ها است. به همین جهت می‌توان گفت: روح تعبد به برهان و استدلال عقلی برمی‌گردد؛ یعنی، همان‌جا که گفته می‌شود ما سرّ و فلسفه دقیق یک حکم را نمی‌دانیم، ولی چون خداوند علیم، حکیم، بخشنده و فیض مطلق است؛ به یقین این حکم به مصلحت انسان و در راستای خیر و منفعت او است، بر این اساس، یک دلیل عقلی اجمالی اقامه شده است که پایه اثباتی آن اصول عقاید است و این با «فیدیسم» و ایمان‌گروی در مسیحیت- که بر عقل و فهم انسان مهر ابطال می‌زند و به بهانه اینکه این چیزها فهمیدنی نیست، بلکه بایستی نخست ایمان آورد و سپس فهمید- فرق دارد. بنابراین هیچ یک از افراد و یا دولت‌ها، در برابر حکم خدا، صلاحیت علمی لازم، برای قانون‌گذاری را ندارند.

یکی از عوامل مهم اختلاف بین اندیشه اسلامی و فمینیستی، در مسئله حقوق زن، در همین اصل نهفته است.

2. فرجام‌باوری

باور به این انگاره است که جهان آفرینش - از جمله انسان‌ها- سرمنزل مشخصی دارند و رفتار آنان باید بر مبنای آن اهداف و غایت تنظیم شود. بر اساس بینش اسلامی، دنیا گذرگاه آخرت و زندگی حقیقی و سعادت واقعی بشر، در زندگی اخروی او است:

إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ.

چه بسیار رخ می‌دهد که مبنای اعتراض به تفاوت حقوق زن و مرد، نگاه محدود و یک سویه به حیات انسانی و غفلت از فرجام و هدف حقیقی زندگی است. چشم‌ها و اندیشه‌های سطحی‌نگر، - که از حقیقت جز نامی و از هستی جز پوسته‌ای سراغ ندارند و در بند اوهام و خیالات ماده‌پرستی خویش گرفتار آمده‌اند- چگونه می‌توانند بیانگر شخصیت زن و مسائل زنان و راهگشای آنان باشند؟ به همین دلیل اسلام- برخلاف نگرش‌های فمینیستی- کارهای ارزشمند زنانه مثل مادری را، کلیشه‌ای و فاقد اهمیت نمی‌داند؛ بلکه چه بسا کار بزرگی مانند مادری را که درآمدزا و جاه‌آفرین نیست، منشأ سعادت‌مندی یک جامعه تلقی می‌کند؛ چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت (سعادت) زیرپای مادران است.»

3. عدل باوری

«عدل» اصلی فراگیر است که هم در هستی و هم در احکام و روابط اجتماعی جاری است. عدالت به عنوان یک قانون عام و اصل حاکم، چارچوبی قطعی برای همه احکام و قوانینی است که روابط و مناسبات اجتماعی را شکل می‌دهد. از این رو به تناسب مقتضیات زمان و مکان، حکومت اسلامی باید با وضع قوانین و مقررات حکومتی، به یاری مظلوم شتافته، در جهت احقاق حق او تلاش کند.

نکته حائز اهمیت اینکه، برخلاف نظر بسیاری از روشنفکران متأثر از اندیشه‌های فمینیستی، «عدالت» امری سیال، عرفی و مطابق پسند مردم و افکار عمومی و یا تابع قرارداد و نسبی نیست؛ بلکه به معنای رعایت استحقاق‌ها- با توجه به اختلاف شرایط و موقعیت‌ها- است؛ هر چند موجب نابرابری ظاهری و عدم یکنواختی هم وجود داشته باشد.

4. باور به حکمت الهی و نظام احسن

تفاوت‌های جنسیتی، واقعیت‌هایی حکیمانه‌اند که دست تدبیر الهی، آنها را به عنوان بخشی از «نظام احسن» وجود قرار داده است؛ چرا که این تفاوت‌ها منشأ کمال، موجب احساس نیاز متقابل، زمینه‌ساز بقای حیات انسانی و تحکیم پیوندها است. نادیده انگاشتن این تفاوت‌ها به معنای مبارزه با واقعیاتی است که بود و نبود آنها، به خواست و نوع دآوری این و آن بستگی ندارد. بنابراین، کاملاً منطقی است که در تنظیم روابط و مناسبات

اجتماعی و تقسیم کارها و مسئولیت‌ها، بعضی از تفاوت‌های حکیمانه، منشأ برخی اختلافات حقوقی و گوناگونی نقش‌ها شود.

5. انسان‌شناسی (وحدت در نوع و تفاوت در صنف)

زن همانند مرد، از یک گوهر وجودی آفریده شده و بنده خدا است و شایستگی نیل به مقام شامخ خلافت الهی را دارد. انسانیت «انسان» به روح اوست و «روح» مذکر و مؤنث ندارد. مردانگی یا زنانگی مربوط به بدن و صنف انسان است، و نشانه ارزش و برتری افراد نمی‌باشد. کسانی که در بررسی مسائل زنان و ارزیابی ضوابط اعتباری و اموری چون احکام ارث، دیه و قصاص، آنها را میزانی برای ارزش‌گذاری جان و حقیقت انسانی زن و مرد قرار می‌دهند، به خطا می‌روند!

دو. اصول اخلاقی

1. نیازهای متقابل

تفاوت‌های گسترده افراد جامعه، اساسی‌ترین و گسترده‌ترین عامل پیوندها، روابط و مناسبات اجتماعی نیاز متقابل و به دنبال آن، استخدام و تسخیر متقابل، سمت و سو و نحوه این رابطه را مشخص می‌کند و این رابطه، نه فقط به منظور ایجاد زمینه‌های همزیستی مسالمت‌آمیز؛ بلکه پاسخ‌گویی به ندایی است که از عمق فطرت و از نهان عواطف، غرایز و وجود آدمی به گوش می‌رسد. خدای متعال این نحوه آفرینش زن و مرد و رابطه بین آنها را، مایه «آرامش و سکونت نفس»، می‌داند: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً»؛ «این از نشانه‌های حکمت و تدبیر الهی است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا مایه آرامش و سکونت شما باشد و میان شما دوستی و عطف قرار داد.»

و در آیه‌ای دیگر به پیوند متقابل الهی و مناسبت بسیار نزدیک میان زن و مرد اشاره شده است:

هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ ؛

«آنها لباس شمایند و شما لباس آنان هستیند.»

خاستگاه بسیاری از تکالیف و حقوق در زمینه روابط اجتماعی و خانوادگی، تقویت این پیوند تکوینی و طبیعی و حمایت از عوامل و زمینه‌هایی است که به استحکام آنها می‌انجامد. هدف برتر و انگیزه اصلی، ایجاد آشتی و مسالمت میان دو بیگانه و دشمن نیست؛ بلکه سازماندهی و جهت‌دهی به روابط، پیوندها و جاذبه‌هایی است که میان دو قطب- از یک حقیقت- وجود دارد و برخاسته از ژرفای جان آدمی است. پس سخن از نزاع و کشمکش و

تلاش برای ایجاد روابطی صرفاً قراردادی و اعتباری- همچون دو شریک تجاری- نیست، بلکه بحث از آمیختگی روحی، عاطفی و قلبی و منافع همه جانبه و مشترکی است که میان زن و مرد وجود دارد.

2. هر یک از زن و مرد، نیمه یک پیکراند

زن و مرد مکمل یکدیگرند نه رقیب هم؛ و در سایه همکاری مشترک آن دو و تقسیم عادلانه و حکیمانه مسئولیت‌ها و ایفای نقش تکمیلی نسبت به یکدیگر، این پیکر جان می‌گیرد. روح کلی جریانات فمینیستی، حمایت از زنان و مبارزه با مردسالاری نیست؛ بلکه مبارزه با مردان و تحت انقیاد درآوردن آنان و ممانعت از ایفای نقش و کارکردهای مردانگی است! کشاندن زنان از خانه به بیرون- به بهانه برابری حق اشتغال- و منزوی ساختن مردان و سپردن کارهای خانگی و یا کارهای زنانه به آنان- مانند اجتماعی شدن نقش مادر- و تأکید بر حذف نقش‌های کلیشه‌ای- نفی اختصاصی بودن بعضی از وظایف و مشاغل، همه و همه بیانگر نزاع جنسیت یا تشدید آن و کشاندن نقش تکمیلی زن و مرد، به تنازع برای بقا و یا ستیز برای به چنگ آوردن موقعیت‌ها و نقش‌های یکدیگر است: این آسیب شدیدی به روابط بین زن و مرد وارد کرده و حرکتی برخلاف جریان طبیعی حیات بشری است.

قرآن کریم آفرینش زن و مرد از یک گوهر و جنس را به منظور آرامش یافتن آنان با یکدیگر دانسته و در طرح نظام آفرینش بین آنان مودت و رحمت قرار داده است. روشن است که مودت، رحمت و آرامش در سایه رفاقت و همکاری میسر است؛ نه رقابت و ستیز.

3. محوری بودن نهاد خانواده

زن و مرد در هر موقعیت اجتماعی و فردی و در هر نقشی که قرار می‌گیرند، باید «خانواده» را به عنوان یک «اولویت» قرار دهند؛ چرا که خانواده به عنوان یک نهاد اصیل، مبنای شکل‌گیری اجتماع است. از این رو در بررسی مسائل زنان و ترسیم چهره زن شایسته، به تشکیل و تقویت این بنیان و تعمیق روابط میان اعضای آن- به ویژه زن و شوهر به عنوان دو رکن اصلی این نهاد- باید توجه ویژه‌ای شود و هر پیشنهاد و برنامه‌ای که به تضعیف و سستی این نهاد بینجامد، حذف گردد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله محبوب‌ترین و عزیزترین بنیاد اسلامی نزد خداوند را «نهاد خانواده از طریق ازدواج» دانسته‌اند. بدین ترتیب آموزه‌های فمینیستی- که به طور صریح نسبت به نهاد خانواده بی‌اعتنایی می‌کنند- و نیز بحران‌های ناشی از آنها و فروپاشی خانواده و گسترش طلاق و...

از دیدگاه اسلامی غیرقابل پذیرش است.

4. توجه به کرامت انسانی

اهمیت اخلاق و تزکیه نفس، در سلامت انسان‌ها و جوامع مختلف و نجات آنها از مفسد اجتماعی، جنگ‌ها و ... بر کسی پوشیده نیست. هدف مهم بعثت رسول خاتم صلی الله علیه و آله، تعلیم و تربیت و تتمیم مکارم اخلاقی بوده است. در واقع در صحنه اجتماع، مرز میان حیوان و انسان، اخلاق و رفتارهای شایسته است. در مسئله زن و مرد در زندگی معاصر، با دو بینش مواجه هستیم.

بر اساس بینش اومانیستی و لیبرالیستی، انسان در آزادی جسمی‌اش، هیچ قید و بندی ندارد؛ هرچه می‌خواهد، می‌خورد؛ هرچه می‌خواهد، می‌نوشد؛ هرچه مایل است، می‌پوشد و با غریزه‌هایش هر طور که می‌خواهد، رفتار می‌کند!! بر اساس این بینش، دیگر جایی برای صحبت از حجاب، عفت و ... نمی‌ماند. در این نگره، اصل بر برهنگی و آزادی جنسی است و حجاب حالتی است که انسان در پذیرش یا رد آن، آزاد است. با این مبنا، بنیاد اخلاق یا نهاد خانواده، ارزش و قداستی نخواهد داشت؛ بلکه بنیان آنها سست می‌گردد؛ در حالی که وجود ضوابط، نه تنها برای نسب‌شناسی و انتساب فرزندان به والدین ضروری است؛ بلکه بدون آنها، ازدواج تنها به منظور تأمین خواسته‌های جسمی و جنسی تبدیل خواهد شد.

بر اساس بینش دوم، غرایز موجود در بشر، به منظور تأمین نیاز و مایه تداوم زندگی تلقی می‌شود تا راه رسیدن به اهداف والاتر هموار شود.

از این رو نیاز غریزی، باید به نحو معقول و معتدل ارضا شود. با این نگرش برای حفظ انسانیت انسان، وجود انضباط و قید و بند- به عنوان عامل مصونیت- مطرح است، نه محدودیت.

5. پیوند حقوق و اخلاق

علاوه بر آنکه رعایت حقوق زن و مرد، بایستی با توجه به کرامت انسانی و رعایت ارزش‌های اخلاقی پی‌ریزی گردد، در نظر گرفتن ارتباط تنگاتنگ بین حقوق و اخلاق در زندگی اجتماعی- به ویژه در روابط خانوادگی- بسیار ضروری است. هم قانون‌گذاران باید این ارتباط را در نظر بگیرند و هم زن و شوهر باید توجه داشته باشند که تنها با قانون و مقررات نمی‌توان زندگی خوشی را داشت. در پیوند حقوق و اخلاق دو نکته شایان تأمل است:

1. /5- حقوق برای تنظیم روابط انسان‌ها، مقرراتی را در نظر می‌گیرد؛ البته این مقررات باید ارزش‌های اخلاقی را نیز حفظ کند و طوری نباشد که شنیع‌ترین کارها مانند همجنس‌بازی و یا ارتباط نامشروع، مصداقی از حقوق بشر به شمار آید.

امروزه در پرتو گرایش‌هایی فمینیستی، بی‌توجهی به اخلاق چنان رشد کرده است که «جهانگردی سکس»، به عنوان استراتژی توسعه، به وسیله آژانس‌های بین‌المللی پیشنهاد شده و برای نخستین بار با حمایت و برنامه‌ریزی بانک جهانی پول و آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا روبرو شده است.

2- /5- جامعه همواره نیازمند تعیین مرزهای روشن و صریح حقوقی و شناخت ارزش‌های حقوقی است و نمی‌توان جامعه را تنها با تکیه بر کرامت‌ها و ارزش‌های اخلاقی، به سامان رساند. البته در بیشتر موارد چنانچه اخلاق به کمک حقوق نیاید، قابل استیفا نیست. برای مثال با چه قدرت فیزیکی می‌توان «تمکین» را تحصیل کرد؟ پس رفتار حقوقی، می‌تواند همراه انگیزه اخلاقی قرار گیرد و در نتیجه ارزش اخلاقی هم داشته باشد.

سه. نظام قانون‌گذاری و احکام شریعت

1. واقع‌گرایی نظام حقوقی اسلام

نظام حقوقی مطلوب، باید با توجه به واقعیات زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی، اوضاع و شرایط را در نظر بگیرد. بنابراین قانون‌گذاری، باید با رعایت واقعیات، بین تکوین و تشریح ارتباط برقرار ساخته، پشتوانه‌ای منطقی برای اجرای قوانین و مقررات پیش‌بینی کند.

2. نگرش سیستمی

آموزه‌های اسلامی، مبتنی بر عقاید و اخلاق اسلامی با هدف‌گیری کمال‌نهایی انسان و نیل او به حیات طیبه در یک نظام به هم مرتبط است. از این رو، فهم صحیح و عمیق آن آموزه‌ها، چه بسا جز در پرتو یک نگرش سیستمی و ملاحظه مجموعه آنها با هم میسر نخواهد شد. رعایت حریم اخلاقی بین زن و مرد، منع از اختلاط و اجتناب از حضور غیرلازم یا غیرسالم زنان در جامعه، رعایت حجاب اعتبار اذن شوهر در خروج همسر از منزل، نفقه به عنوان حقی برای زنان و تعهدی و تکلیفی علیه مردان، مدیریت مردان در خانواده، تفاوت در دیه و قصاص و ارث زنان، موظف نبودن زنان برای انجام شیردهی فرزندان و کارهای خانگی و امکان درخواست و دریافت اجرت و ... نمونه‌هایی از این سیستم است.

3. تراحم مصالح و انتخاب برتر

حضور اجتماعی زنان، اشتغال، تربیت فرزند، مدیریت خانواده، شوهرداری، تحصیل، ایفای نقش در موقعیت‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و ... هر یک منافع و مصالحی دارد اما آنچه مهم است، شناخت صحیح و سپس اولویت‌بندی هر کدام با توجه به شرایط خاص است.

تفاوت حقوقی زن و مرد

پرسی 2. فلسفه اختلاف زن و مرد در حقوق و تکالیف شرعی و قانونی چیست؟

آیا این تفاوت‌ها توجیه منطقی دارد؟

فلسفه تفاوت‌های حقوقی زن و مرد و توجیه منطقی آن در گرو بیان پیش‌فرض‌ها و اصول موضوعه این تفاوت‌ها است.

پیش‌فرض‌های تبیین منطقی تفاوت‌های حقوقی زن و مرد

1. اصولاً زن و مرد، به دلیل اشتراک در سرشت انسانی، از حقوق و تکالیف یکسانی برخوردارند؛ ولی احیاناً به عنوان دو صنف از نوع انسان در نظر گرفته می‌شوند و در این صورت، اختلاف حقوقی و تکالیف مطرح می‌شود. پس زن و مرد، یک امر فرعی و استثنایی است.
2. این تفاوت‌های حقوقی، جنبه ارزشی نداشته و در کمال حقیق انسان و قرب او به سوی خدای متعال نقشی ندارد و بنابراین، هرگز موجب تقسیم انسان‌ها به درجه یک و دو نمی‌گردند.
3. بیشتر این اختلافات، ناشی از کارکردهای ویژه زن و مرد در خانواده است، مثل: زن و شوهر، مادر و پدر، خواهر و برادر؛ زیرا بیشتر اختلافات حقوقی زن و مرد، به نظام حقوق خانواده بازمی‌گردد. هر چند برخی از اختلافات در حقوق اجتماعی، ناشی از ویژگی زن یا مرد بودن انسان است.
4. ریشه بسیاری از شبهات و اعتراضات نسبت به حقوق زن در اسلام، ناشی از نگاه جزئی‌نگر به اسلام و حقوق زن در اسلام است. اگر نظام حقوقی زن، در مجموعه نظام حقوق خانواده و نظام حقوق خانواده در مجموعه مکتب و نظام حقوقی اسلام و آن هم در کنار سایر نظامات اجتماعی و سیاسی، اخلاقی و... اسلام مطالعه شود، پاسخ بسیاری از سؤالات، خود به خود روشن خواهد شد.
5. براساس بینش اسلامی، دنیا گذرگاه آخرت و زندگی حقیقی و سعادت واقعی بشر در زندگی اخروی اوست. فلسفه بعضی تفاوت‌های حقوقی میان زن و مرد همچون الزام بانوان مسلمان به پوشش اسلامی و برخی محدودیت‌های رفتاری نسبت به زنان مثل منع اختلاط بین زن و مرد، در راستای اهتمام اسلام بر عنصر عفت و پاک‌ی و پاکدامنی زن ارزیابی می‌شود. چنان که آیه‌الله مصباح می‌فرمایند: «هم در جامعه صدر اسلام و هم در اجتماع مطلوب و آرمانی این دین، مردان به مراتب بیش از زنان، در صحنه‌های اجتماعی حضور می‌داشته و دارند». 6. محوری بودن نهاد خانواده در اندیشه اسلامی باعث شده است که زن و مرد در هر نقش، موقعیت اجتماعی و فردی که قرار گیرند، بایستی «خانواده»

را به عنوان یک «اولویت» قرار دهند؛ چرا که خانواده به عنوان یک نهاد اصیل، مبنای شکل‌گیری اجتماع است. از این رو، در پی ریزی حقوق زنان و ترسیم چهره شایسته زن، به تشکیل و تقویت این بنیاد و تعمیق روابط میان اعضای آن، به ویژه زن و شوهر به عنوان دو رکن اصلی این نهاد، توجه و توصیه شود؛ و هر توصیه و پیشنهاد و یا هر ضابطه و برنامه‌ای که به تضعیف و سستی این نهاد بیانجامد، حذف شود. تأمین این هدف نیز چه بسا ممکن است برخی اختلافات حقوقی بین زن و مرد را موجب گردد.

به همین دلیل، اسلام اصرار و اهتمام دارد که عناصر تشکیل خانواده مسلمان، عناصری بیگانه از جامعه اسلامی و توحید نبوده بلکه عناصری خالص و هماهنگ با این جامعه باشند و به همین جهت است که صریحاً ازدواج مؤمن با مشرک را به طور کلی ممنوع اعلام کرده است تا بدین وسیله محیط خانواده برای پیدایش فرزندان سالم، پاک و خدایرست آماده شود.

7. تفاوت‌های جنسیتی، واقعیت‌هایی حکیمانه‌اند که دست تدبیر الهی، آن را به عنوان بخشی از «نظام احسن» وجود قرار داده است؛ چرا که همین تفاوت‌هاست که منشأ کمال و موجب احساس نیاز متقابل و زمینه بقای حیات انسانی و اجتماعی و تحکیم پیوندها می‌شود. نادیده انگاشتن این تفاوت‌ها در پی ریزی مقررات حقوقی، به معنای مبارزه با واقعیاتی است که بود و نبود آنها به خواست و نوع داوری این و آن بستگی ندارد.

بنابراین، کاملاً منطقی است که یان تفاوت‌ها در تنظیم روابط و مناسبات اجتماعی و تقسیم کارها و مسئولیت‌ها، منشأ برخی اختلافات حقوقی و تعدد نقش‌ها شود. در تعیین حقوق و تکالیف، بایستی با در نظر گرفتن موارد اشتراک، حقوق و تکالیف مشترک، و در موارد متفاوت (البته نه هر تفاوت و به هر میزانی از تفاوت بلکه هرگاه تفاوت‌ها به نحوی باشد که موجب تفاوت در مصالح و مفاسد نفس‌الامری شود)، حقوق و تکالیف متمایز وضع شود.

از این رو، نه مکلف شدن مردان به تکالیف اختصاصی، دلیلی بر طفیلی قلمداد کردن زنان است؛ و نه اعتبار برخی حقوق به تناسب همان تکالیف نشانه تبعیض بین زن و مرد و برتری دادن مرد بر زن است.

8. تلازم حق و تکلیف از یک سو و محرومیت و معافیت از سوی دیگر سبب برقراری توازن حقوقی می‌گردد. برای مثال، نسبت به تمکین، مرد دارای حق و زن عهده‌دار تکلیف است و متقابلاً نسبت به نفقه، زن دارای حق و مرد عهده‌دار تکلیف است و به دلیل وظیفه انفاق، تفاوت ارث مطرح می‌شود، چون اگر هزینه مرد افزون شد، باید منبع درآمد او نیز، ازدیاد یابد و با حذف مرد (قتل یا صدمه دیدن)، محرومیت کسانی که از این حق محروم شدند، با افزایش دیه مرد جبران گردد.

9. توجه به این نکات، توهم ظالمانه و تبعیض‌آمیز بودن اختلافات حقوقی زن و مرد در نظام حقوقی اسلام را ریشه‌کن می‌سازد؛ زیرا ظلم یا در مقام اعطای پاداش و کیفر است و یا پیش از آن در مقام داوری و تعیین پاداش و کیفر، و این هر دو به طور کلی و نیز در رابطه با موضوع بحث، نسبت به خداوند غیرقابل تصور است، فقط ظلم در مقام تعیین حق و تکلیف باقی می‌ماند که با بیان بالا روشن شد که منتفی است. خدای متعال این عدالت و توازن حق و تکلیف را با بهترین و کوتاه‌ترین عبارت، بیان کرده است: «برای زنان همانند حقوقی است که برای مردان بر عهده آنان است.»

احکام الهی و عقل

پرسش 3. چگونه می‌توان از احکام دینی و تفاوت‌های موجود در آن دفاع عقلانی کرد؟

در روند درک فلسفه و حکمت احکام دینی و دفاع «عقلانی» از دین، دو شیوه وجود دارد:

1. شیوه عقل کل‌نگر توحیدی

یعنی، انسان مؤمن و خداشناس بر اساس باور ژرف و عمیقی که به خداوند به عنوان کامل مطلق و حکیم از هر جهت دارد، یقین دارد آنچه از سوی او دستور داده شده و هر حکمی که از طرف وی صادر گردیده - اعم از مسائل حقوقی و اخلاقی - حتماً مصلحت‌هایی دارد و به سود بندگان است؛ هر چند خرد و اندیشه بشری، از درک حکمت آن ناتوان باشد.

این استدلال به تمام سؤالات انسان پاسخ می‌دهد و جای تردیدی باقی نمی‌گذارد و روح و روان او را بدون دغدغه، تسلیم فرمان‌های الهی می‌کند. اما محدودیت آن این است که حکمت هیچ چیز را به طور جزئی و دقیق مشخص نمی‌سازد.

2. روش عقل جزءنگر است

این شیوه در فرآیند تحقیقات علمی تجربی به کار می‌رود و بر اساس آن هر حکمی جداگانه و با عقول و رهیافت‌های علمی بشر سنجیده می‌شود.

این شیوه می‌تواند حکمت‌های بسیاری برای یک حکم جزئی ارائه دهد؛ برای مثال درباره فلسفه حرمت شراب، می‌توان از علومی مانند فیزیولوژی، پزشکی، روان‌شناسی و ... بهره جست و نکات بسیار ارزشمندی دریافت اما نقص آن این است که وابسته به پیشرفت علم تجربی و تحقیقات روزآمد است و به تدریج به دست می‌آید. علاوه

بر این محدودیت‌های زیادی دارد و بسیاری از سوالات انسان را بدون پاسخ می‌گذارد. گاهی نیز رهاوردهای نادرست علمی یا اوضاع و احوال فکری و فرهنگی هر عصر، تأثیرات نامطلوبی به جای می‌گذارد. این مسئله باعث شده است در جهان غرب، جریانی به نام «فیدیسیم» پدید آید که معتقد است به جای دفاع عقلانی از دین، همواره باید در جهت حفظ ایمان توده‌ها کوشید.

راه روشن

به باور ما دفاع عقلانی از دین- به ویژه دین اسلام- امکان‌پذیر است.

البته باید روشن شود که ابزارهای تحقیق چیست و ما تا چه اندازه توانایی استفاده از آن را داریم. بدون شک عقل جزءنگر، محدودیت‌های زیادی دارد و افراط در استفاده از آن، اندیشه را به ناکامی می‌کشاند؛ ولی نباید به طور کلی آن را کنار زد. از این رو لازم است به عقل کلی‌نگر و احکام قطعی که از سوی خداوند و معصومان رسیده است اطمینان پیدا کنیم.

احکام و معارف اسلامی، مؤید عقل و یافته‌های علمی است و در ستیز با آنها نیست؛ گرچه به دلیل قصور علم و عقل، احکام دینی، گاهی فراتر از دسترس علم و دین است؛ زیرا انسان و مصالح و مفاسد او، در مادیات منحصر نمی‌گردد. وظایف و حقوق (و از جمله حقوق زن) با توجه به همه مصالح او در دنیا و آخرت، جعل شده است. عقل به سه دلیل به طور قطعی حکم می‌کند که تدبیر زندگی را باید بر وحی مبتنی کنیم:

1. انسان به صورت فردی یا جمعی، حتی «خود» را به طور کامل نمی‌شناسد و درباره انسان و جهان، مجهولات بسیاری دارد.

2. انسان در وضع قوانین نمی‌تواند کاملاً عاری از خودخواهی باشد؛ از این رو صلاحیت تام اخلاقی برای این کار ندارد و شناخت کاملی نیز از عدالت ندارد و ممکن است آن را علیه خود به کار گیرد.

3. آفت غفلت، خطا و نسیان را نمی‌توان در انسان نادیده گرفت. با پذیرش خداوند حکیم، علیم، مهربان و بی‌نیاز- که از راهنمایی کوچک‌ترین مسائل مورد نیاز بشر دریغ نورزیده است- در می‌یابیم که نظام حقوقی، سیاسی و اجتماعی شایسته، آن است که معقول و انسانی و مبتنی بر وحی و آموزه‌های دینی باشد. قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»؛ «چه کسی بهتر از خدا می‌تواند قانونگذاری کند و حکم صادر کند، البته اگر یقین به خدا دارید و به علم و قدرت و حکمت و لطف او ایمان دارید.»

براساس این اصل اساسی در قانون‌گذاری و با در نظر گرفتن مصالح و مفاسد واقعی، تشریح و قانون‌گذاری، بایستی با ملاحظه واقعیات خارجی (عالم تکوین) باشد و یکی از این واقعیات، تفاوت‌ها و شباهت‌های زن و مرد

در عالم آفرینش است. به عبارت دیگر در نظر گرفتن حقوق همسان و مشابه برای دو وضعیتی که ناهمسان هستند، برخلاف عدالت و اصول مسلم قانون گذاری است.

توجه به دو نکته مهم در فهم صحیح چرایی احکام و چرایی تفاوتها و محدودیت‌های احکام و در نتیجه مقایسه و ارزیابی نظام‌های حقوقی شایان ذکر است:

یک. ملاک ارزش گذاری

یکی از نکات مهمی که در ارزیابی نظام حقوقی نادیده گرفته می‌شود، این است که قواعد و مقررات حقوقی برای تنظیم روابط اجتماعی است و نه به منظور ارزش گذاری.

تمامی درگیری‌ها و داد و فریادها، از اینجا برخاسته که ما ارزش‌ها را فراموش کرده‌ایم در حالی که شغل قضاوت یا ریاست جمهوری، خودش مبنای ارزش نیست بلکه «درستی و راستی» ملاک ارزش گذاری است اگرچه مرد وظیفه‌ای و زن وظیفه دیگری را بر عهده داشته باشد.

دو. کمال گرایی ریشه برخی محدودیت‌ها

یکی از ویژگی‌های مهم و ممتاز نظام حقوقی اسلام، کمال گرا بودن آن است. از این رو این امر و نهی- دستورات شرعی- / مصونیت است نه محدودیت؛ محدودیت برای غرائز شهوانی و امیال طبیعی، موجب مصونیت جنبه ملکوتی و هویت انسانی می‌شود. آموزه‌هایی نظیر ضرورت پوشش بیشتر برای بانوان، نکوهش از حضور گسترده زن (به خصوص زمانی که با اختلاط توأم باشد)، کاستن از تصدی مناصب اجتماعی، علاوه بر بُعد تقسیم کار به لحاظ رعایت حریم عفاف و کمال شایسته انسانی است.

کنفوانسیون رفع تبعیض

پرسی 4. دلایل رد یا قبول کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان چیست؟

در هجدهم دسامبر 1979 کنوانسیون به نام «کنوانسیون رفع هر نوع تبعیض علیه زنان» با یک مقدمه و 30 ماده در سازمان ملل متحد تصویب شد. یکی از خاستگاه‌های مهم این کنوانسیون ستم‌ها و محرومیت‌های زنان در جوامع غربی و شاید در بیشتر نقاط جهان باشد. بی‌گمان ستم به زنان یکی از سیاه‌ترین نقطه‌های تمدن بشری است چه آن زمان که در دوره وحشی‌گری زن به عنوان انسان شناخته نمی‌شد و یا مانند حیوانات اهلی محسوب می‌شد و چه اکنون که منزلت و شأن او را در حد یک کالای تبلیغاتی و تجاری پایین آورده و به بهانه دفاع از او و در حقیقت به خاطر سیاست شوم سرمایه‌داری و به بهانه مساوات و رفع تبعیض گوهر وجودی‌اش را که تعالی بخش خانواده و جامعه باید باشد آلوده به ظالمانه‌ترین تعرضات خدشه‌دار کرده‌اند.

آیا کنوانسیون به طور حقیقی و جدی، در جهت تأمین منزلت و شخصیت زن تلاش کرده و با کدام مبانی و آموزه‌ها این هدف را خواسته پی‌گیری کند و تا چه اندازه موفق شده است؟! این کنوانسیون چالش‌های فراوانی را از جهات مختلف فراروی نظام‌های مبتنی بر مکاتب دینی قرار داده که به اختصار بیان می‌شود:

اول. چالش‌های مبانی فراروی کنوانسیون

سکولاریسم، اومانیسم و لیبرالیسم به عنوان مبانی فلسفی - حقوقی پذیرفته فرهنگ غربی و روح حاکم بر «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» در تعارضی عمیق با مبانی دینی اسلامی است که برای روشن شدن دقیقتر مطلب به آن اشاره مختصری می‌کنیم؛

الف. سکولاریسم

ویژگی‌های سکولاریسم عبارتند از: 1. دنیازدگی، 2. دین‌زدایی از حقوق، اخلاق و علم، 3. نفی حکومت دینی. طبق این رویکرد کلیه مسائل حقوقی، سیاسی و اجتماعی مربوط به زنان خارج از قلمرو هر دینی است و هیچ دینی حق دخالت در اموری مانند حجاب، ممنوعیت سقط جنین، ضابطه‌مند کردن روابط جنسی احکام مربوط به خانواده و اخلاق و ... را ندارد. این در حالی است که مکاتب دینی و اندیشمندان اسلامی با دلیل عقلی و استناد به وحی، معتقد به جامعیت و شمول دین نسبت به امور اجتماعی و مدنی و معتقد به پیوند دنیا و آخرت هستند و ایجاد حکومت دینی را برای اجرای مضامین و دستورات الهی ضروری می‌دانند.

ب. اومانیسم

اومانیسم بر اساس آنچه نظریه‌پردازان غربی عنوان می‌کنند:

«خواست انسان، معیار و مقیاس همه چیز» است.

بر این اساس اومانیسم یک نگرش کلی است که بینش‌های فلسفی، هنری، حقوقی، اخلاقی و حتی رشته‌های علمی را تحت تأثیر قرار داده و به آن جهت می‌دهد. از این منظر در جهان‌بینی، ایدئولوژی، اخلاق، حقوق و ... باید انسان‌مدار و محور هر گونه تلاش قرار گیرد و خالق همه ارزش‌ها و ملاک تشخیص خیر و شر باشد. در واقع انسان جای خدا می‌نشیند و قادر است بدون مدّ نظر قراردادن دین و ارتباط با ماوراء طبیعت مشکلات زندگی و دنیای خود را حل کند.

این در حالی است که طبق نظریه ادیان الهی، انسانیت انسان اعم از زن و مرد در قرب الی الله و وصول به مقام خلیفه اللهی نهفته است و برآوردن غرایز و امیال مادی محور سعادت انسان نیست.

ج. لیبرالیسم

لیبرالیسم به معنای آزادی در انتخاب بی قید و شرط و هر گونه زندگی و به عبارت دیگر آزادی انسان در خواسته‌ها و تمنیاتش و تلاش در راه رسیدن به آن.

ویژگی‌های بارز لیبرالیسم عبارتند از:

1. آزادی خواهی افراطی براساس اصالت فرد و امیال و هواهای نفسانی او.
 2. خودمحوری در مدیریت اجتماعی و فارغ بودن از حاکمیت وحی و شریعت و قانون الهی و دینی.
 3. مطلق اندیشی در تساهل و تسامح و اباحه‌گری و مدارا مبتنی بر پلورالیسم عقیدتی به معنای آزادی فرد در انتخاب و تبلیغ و عمل طبق هر چه خود صلاح می‌داند.
 4. حاکمیت امیال به نحوی که مبنای سعادت و شقاوت هر فرد در میزان بهره‌مندی و توانایی ارضای بیشتر و بهتر غرایز و امیال مختلف از قبیل شهوت، ثروت، قدرت معنا می‌شود.
- اما از دیدگاه اسلام، انسان «خودسر» نیست؛ بلکه انسان مخلوق خداست و برای هدفی متعالی خلق شده و برای رسیدن به آن هدف به تعالیم و حیانی و قانون الهی نیازمند است. مؤمن در برابر خدا و آنچه او فرموده متعهد است.

لذا خدا محوری، به جای خودمحوری و حاکمیت امیال از تفاوت‌های اساسی میان لیبرالیسم و فرهنگ اسلامی است.

دوم. تعارض با احکام اسلامی

تعارض احکام اسلام با مبانی سکولاریستی، اومانیستی و لیبرالیستی حاکم بر کنوانسیون، اثرات عینی خود را در مواد و اصول آن نمایان ساخته است.

ماده یک کنوانسیون، «تبعیض» را این گونه تعریف می‌کند: «عبارت تبعیض علیه زنان در این کنوانسیون به هر گونه تمایز، استثناء، محدودیت براساس جنسیت اطلاق می‌شود که نتیجه آن خدشه‌دار کردن بهره‌مندی زنان از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و یا هر زمینه دیگر است.»...

از ماده 2 تا 16 نیز به صورت افراطی تشابه کامل حقوق زن و مرد را در عرصه‌های مختلف مدنظر قرار می‌دهد و کشورها را مکلف به تغییر قوانین بر اساس حفظ این قوانین می‌نماید. این در حالی است که از نظر اسلام، مشروعیت نظام حقوقی براساس رعایت مصالح و مفاسد واقعی و حقیقی باشد، لذا نظام حقوقی مطلوب باید با توجه به واقعیات زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی همه اوضاع و احوال و شرایط را در نظر بگیرد. طرز تلقی این کنوانسیون از «ازدواج» و «مادری» و نحوه تقسیم کار و تأکید افراطی به تشابه حقوق هر یک از زن و مرد در شئون مختلف اقتصادی، تربیتی، شغلی، حضانت، آموزش ... علاوه بر اینکه واقع‌بینانه نیست و قابلیت اجرا ندارد؛ با بسیاری از قوانین مترقی و متعالی اسلام و نظام جمهوری اسلامی ایران در تباین و تعارض است. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌شود. 1: قانون اساسی اصل 4، 115، 163

2: قانون مدنی: 976، 1207، 1210، 1114، 1210، 1105، 1041، 1059، 1060، 1180، 1181.

1188، 1194، 1218، 1123، 1122، 1133، 1029، 1130، 1190، 1146، 1169 و....

3: قانون مجازات اسلامی: 19، 128، 137، 153، 170، 189، 199، 137، 74، 75، 76، 207، 209، 258.

273 و....

برخی مدعی هستند که می‌توان کنوانسیون را پذیرفت و تصویب کرد؛ لکن شرط کرد که مواد و مقررات خلاف موازین شرعی و قوانین حکومت ایران را عمل نکرد.

ولی چنین تحفظ و شرطی از نظر حقوقی اشکالات عدیده‌ای دارد از جمله:

1. حق تحفظ باید در بیش از 16 ماده از این کنوانسیون 30 ماده‌ای جاری شود که لازمه آن تخصیص اکثر بوده و عملاً آن را بی‌اثر می‌کند. 2. طبق بند 2 ماده 28 همان کنوانسیون چنین تحفظ یا شرطی پذیرفته نیست.

«تحفظاتی که با هدف و منظور این کنوانسیون سازگار نباشد پذیرفته نخواهد شد.»

بنا بر آنچه گفته شد «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» از جهت مبانی و کارکرد با مبانی اسلامی و احکام دینی در تعارض است؛ و قابل اعتماد نمی‌باشد.

سوم. عدالت به جای تشابه مکانیکی

تردیدی در انسانیت زنان و همانندی آنان، با مردان در ماهیت انسانی نیست، لیکن نمی توان این پیش فرض را پذیرفت که هرگونه تفاوت حقوقی بین زن و مرد، تبعیض است. کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان در همان ماده نخستین خود، وجود هیچ گونه تمایز

(Distination)

یا استثنا (exclusion) یا محدودیت (restriction) را برنتافته، هر گونه تفاوتی را تبعیض و در نتیجه ستم در حق زنان تلقی می کند؛ در حالی که تبعیض در مقابل عدالت است؛ نه در مقابل تفاوت. این کنوانسیون به دنبال عدالت حقوقی و رفع تبعیض نیست؛

بلکه به دنبال تشابه مکانیکی بدون رعایت ظرفیتها و تفاوت شرایط وجودی و تکوینی زن و مرد است. وجود تفاوت های حقوقی را نباید به معنای رواداری تبعیض پنداشت.

زن و مرد، هر دو به یک اندازه انسان هستند و به همان اندازه نیز برخوردار از حقوق و منزلت انسانی هستند؛ ولی حقوق، همواره برای انسان- از آن جهت که انسان است- وضع نمی شود؛ بلکه گاهی حقوق صنفی، مد نظر قرار می گیرد و گاهی با توجه به موقعیت های اجتماعی حقوق متفاوت در نظر گرفته می شود.

طرفداران همسانی و تشابه حقوقی زنان و مردان، برای حل این معضل و نفی هرگونه تفاوت حقوقی بین زن و مرد، چند راه پیش روی خود دارند:

1. انکار هر گونه تفاوت تکوینی بین زن و مرد؛
 2. قبول تفاوت های تکوینی بین زن و مرد؛ ولی عارضی و سطحی دانستن آن؛
 3. قبول تفاوت های بیولوژیک بین زن و مرد؛ ولی عدم تأثیر این اختلافات در تشریح قواعد و مقررات حقوقی.
- هیچ یک از این فروض معقول و پذیرفتنی نیست و با اثبات سه اصل ذیل، سستی بنیان و بنیاد فرضیه های فمینیستی، آشکار خواهد شد:

1. اثبات تفاوت های زن و مرد در نظام آفرینش؛

2. فطری و سرشتی بودن تفاوت های تکوینی زن و مرد؛

3. عدالت محوری در نظام حقوقی.

بدیهی است مبنای حقوق، «عدالت» است نه برابری و تشابه ظاهری؛ از این رو، هرگونه تفاوتی را «تبعیض» قلمداد کردن، نادرست است.

تبعیض تفاوت‌های ناروا و بناحق است؛ در حالی که مقتضای عدالت، قرار گرفتن هر چیز در جایگاه شایسته آن است. نتیجه آن نیز تعیین حقوق و تکالیف یکسان و همانند در موارد اشتراک بین زن و مرد و وضع حقوق و تکالیف ناهمانند- ولی متناسب با استعدادهای و ظرفیت‌های آن دو- در موارد اختلاف و تفاوت بین آنها است. نادیده‌انگاری تفاوت‌ها در فرآیند تقسیم کار، نه تنها غیرمنطقی و مخالف سیره عقلایی است؛ بلکه گاهی طنزآمیز نیز می‌باشد. چه اینکه «برابری» در شرایط نابرابر و نامتساوی، به همان اندازه ظلم محسوب می‌شود که «نابرابری» در شرایط متساوی و برابر. به قول «چسترسون»؛ «بدین وسیله در عصر مدرن، ظلم‌ها و ستم‌های جدید و شکننده‌تری بر جامعه زنان تحمیل شده است.»

«رافائل» نیز می‌گوید: مقتضای انصاف توجه به یک اصل عقلانی، منطقی و استوار است. اصلی که صرفاً مرتبط با اخلاق نیست؛ بلکه با عقلانیت در مسائل نظری و علمی همراه است. این اصل ما را ملزم می‌سازد که: در موارد مشابه، برخورد همانند و در موارد متفاوت، برخورد متفاوت و ناهمسان داشته باشیم.

حال، این مسئله مطرح می‌شود که این اختلافات، با چه ملاکی، منشأ بعضی از تفاوت‌های اجتماعی و حقوقی است؟

در این باره گفتنی است؛ قانون برای نوع افراد جامعه وضع می‌شود، نه افراد معدود؛ زیرا قانون‌گذاری برای یکایک افراد، به طور جداگانه ممکن نیست.

البته در مقام عمل و اجرای قانون، باید شرایط و اوضاع و احوال افراد در نظر گرفته شود. شاید بسیاری از تفاوت‌های تکوینی‌ای که روان‌شناسان، فیزیولوژیست‌ها و ... بر شمرده‌اند، به طور کامل در بین تمام زنان و مردان شایع نباشد؛ به طور مثال بیشتر زنان، احساساتی‌تراند ولی ممکن است تعدادی نیز احساسی نباشند اما قانون برای نوع افراد وضع می‌شود. البته اگر در مقام اثبات، آشکار شود که همان خصلت نوعی، علت تامه جعل یک حکم خاص است، قهراً در موارد نبود آن خصلت، قانون دیگری وضع می‌شود. اما اگر آن خصلت، یکی از علت‌های جعل حکم باشد یا اثبات نشود که علت دیگری مؤثر در جعل آن حکم نبوده است، از آن خصلت به حکمت تعبیر و گفته می‌شود: حکمت وضع فلان قانون، این است. از این رو در موارد نبود شرایط، انتفا یا تغییر حکم را اقتضا نمی‌کند.